

آرایه تضمین

۱) چه خوش فرمود آن پیر خردمند / وزین خوش تر نباشد در جهان پند

اگر خونین دلی از جور آیام / « لب خندان بیاور چون لب جام »

۲) « وَ مَا رَحِمْتَ إِذْ رَحِمْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَحَمَى »

۳) « كان لم یکی شیئاً مذکوراً »

۴) گفتی: « به روزگاران مهری نشسته » (گفتم) بیرون نهیتوان کرد حتی به روزگاران»

آرایه تلمیح

۱) نتوان وصف تو گفتن که تو در فهم نگنجی نتوان شبه تو گفتن که تو در وهم نیایی

تلمیح به حدیثی از حضرت علی دارد: لَا يُدْرِكُهُ بَعْدَ الْهَمِّ وَلَا يَنَالُهُ غَوْصُ الْفُطْنِ

(کسی که همت های دور پرواز او را درک نکنند و عقل های زیرک به کُنه آن نرسند)

و تلمیح به آیه شریفه: اللَّهُ الَّذِي لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ

۲) همه غیبی تو بدانی، همه عیبی تو پیوشی همه بیشی تو بکاهی، همه کفی تو فزایی

تلمیح: همه غیبی تو بدانی: اللَّهُ عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ

مصراع دوم تلمیح به آیه: تَعَزَّوْا مِنْ تَشَاءُوا وَتَذَلُّوا مِنْ تَشَاءُوا

۳) منت خدای را، عز و جل که طاعتش موجب قربت است و به شکر اندرش مزید نعمت

تلمیح دارد به آیه ۷ از سوره ابراهیم: «لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ»

۴) ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کارند / تا تو نانی به کف آری و به غفلت نخوری

شرط انصاف نباشد که تو فرمان نببری / همه از بهر تو سرگشته و فرمانبردار

مصراع اول هر دو بیت، تلمیح دارد: «وَسَخَّرَ لَكُمُ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ»

۵) در خبر است از سرور کاینات و مَفْخِرِ موجودات و رحمت عالعیان و صَفْوَتِ آدمیان...

رحمت عالعیان: تلمیح دارد به آیه ۱۰۶ از سوره انبیا: «وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ»

۶) چه غم دیوار اُقت را که دارد چون تو پشْتیبان؟ / چه باک از موج بحر آن را که باشد نوح کشتیبان

تلمیح دارد به داستان حضرت نوح

آرایه تلمیح

۷) آن کسی را که در این مُلک سلیمان کردیم / هَلّت امروز یقین کرد که او اهرمن است
بیت تلمیح به ماجرای حضرت سلیمان دارد. راز فرمانروایی و قدرت وی در انگشتی وی بود که می گویند اسماء
پروردگار بر آن حک شده بود و چون اهریمن به ترفندی آن را به دست آورد، به جای سلیمان بر تخت نشست و
سلیمان آواره شد.

۸) با آنکه جیب و جام من از جام و می تهی است
ما را فراغتی است که جمشید جم نداشت

جمشید جم: تلمیح به داستان جمشید پادشاه پیشدادی

۹) ای دیو سپید پای در بند / ای گنبد گیتی ای دهاوند

تلمیح به هفت خان رستم و جنگ با دیو سپید

۱۰) صد تیغ جفا بر سر و تن دید یکی چوب / تا شد تهی از خویش و نی اش نام نهادند

تلمیحی به «ریاضت» صوفیانه و عارفانه دارد که باید با تحمل رنج ها و جفاها، از خود تهی شد

۱۱) حتی درختش، غارش، کوهش، هر صخره سنگش و سنگریزه اش آیات وحی را بر لب دارد و زبان گویای خدا
همیشود

تلمیح به آیه قرآنی: یسبح الله ما فی السموات و ما فی الارض

۱۲) ناله های گریه آلود آن روح در دهند و تنها را می شنوم. ناله های گریه آلود آن اهام راستین و بزرگم را که در
کنار آن مدینه پلید و در قلب آن کویر بی فریاد، سر در حلقوم چاه می برد و می گریست.

تلمیح دارد به ماجرای سخن گفتن حضرت امیر با چاه

۱۳) این دریای سبز معلقی که بر آن مرغان العاس پر، ستارگان زیبا و خاموش، تک تک از غیب سر می زنند

مزرع سبز فلک دیدم و داس مه نو / یادم از کشته خویش آمد و هنگام درو

تلمیح به باور گذشتگان که آسمان را به رنگ سبز می پنداشتند.

۱۴) آب جیحون فرو نشست؛ ریگ آموی پرنیان شد؛ بوی جوی مولیان مدهوشم کرد

تلمیح به شعر رودکی

بوی جوی مولیان آید همی یاد یار مهربان آید همی

ریگ آموی و درشتی راه او زیر پایم پرنیان آید همی

آب جیحون از نشاط روی دوست خنک ما را تا میان آید همی خنک (اسب)

ای بخارا شاد باش و دیر زی میر زی تو شادمان آید همی

۱۵) دارد اسارت تو به زینب اشارتی از / اشتیاق کیست که چشمت کشیده راه

عاشورا و اسارت حضرت زینب تلمیح دارد به واقعه

آرایه تلمیح

- ۱۶) از دور دست می رسد آیا کدام پیک؟ / ای مسلم شرف، به کجا می کنی نگاه؟
بیت تلمیح دارد به ماجرای «مسلم بن عقیل» (فرستاده امام حسین) ع (به سوی کوفیان).
۱۷) ترسم تو را ببیند و شرمندگی کشد / یوسف، بگو که هیچ نیاید برون ز چاه
بیت، تلمیح دارد به داستان حضرت یوسف
۱۸) یک کربلا شکوه به چشمه نهفته است / ای روضه مجسم گودال قتلگاه
بیت تلمیح دارد به واقعه عاشورا و گودال قتلگاه و نیز روضه خوانی در سوگ حضرت.
۱۹) چنان آمد اسپ و قباي سوار / که گفתי سمن داشت اندر کنار
تلمیح دارد به ماجرای به آتش افکندن ابراهیم
۲۰) چو بخشایش پاک یزدان بود / دم آتش و آب یکسان بود
تلمیح دارد به ماجرای به آتش افکندن ابراهیم
۲۱) مشغول تعاشا و ورنه از این مخلوق کهیاب و شیء عجب بودم
شیء عجب: تلمیح به سوره ص، آیه ۵ دارد «ان هذا لشیء عجب» «برای بیان شگفتی به کار می رود.
۲۲) چند صبحی تا حبشه و قلب آفریقا نیز پیش راند اما همه می دانیم که «دولت مستعجل بود
اشاره به بیت حافظ: راستی خاتم فیروزه بواسحاقی / خوش درخشید ولی دولت مستعجل بود

آرایه سجع

- ۱) از جمله نامهای حسن یکی جمال است و یکی کمال.
۲) طاعتش موجب قربت است و به شکر اندرش مزید نعمت.
۳) توانگری به هنر است نه به مال و بزرگی به عقل است نه به سال
۴) عصاری تاکی به قدرت او شهد فایق شده و تخم خرمایی به تربیتش نخل باسق گشته.

آرایه حسن تعلیل

- ۱) تا چشم بشر نبیند روی / بنهفته به ابر، چهر دلبند
- ۲) تو قلب فسرده زمینی / از درد، ورم نموده یک چند
- ۳) تا واره‌ی از دم ستوران / وین مردم نحس دیو مانند
- باشیر سپهر بسته پیمان / با اختر سعد کرده پیوند
- ۴) چون گشت زمین ز جور گردون / سرد و سیه و خموش و آوند،
- بنواخت ز خشم بر فلک مشت / آن مشت تویی تو ای دماوند
- ۵) تا درد و ورم فرو نشیند / کافور بر آن ضعاد کردند
- ۶) گودال از کنجکای گلولة توپ روی زمین فراهم آمده بود.
- ۷) آتش عشق است کاندر نی فتاد / جوشش عشق است کاندر می فتاد

آرایه اسلوب معادله

- ۱) محرم این هوش جز بیهوش نیست / مرزبان را هشتی جز گوش نیست
- ۲) چه غم دیوار است را که دارد چون تو پشتیبان؟ / چه باک از موج بحر آن را که باشد نوح کشتیان
- ۳) شانه می‌آید به کار زلف در آشفستگی / آشنایان را در ایام پریشانی پیرس
- ۴) عشق بر می‌آید یک فرش بنشاند گدا و شاه را / سیل، یکسان می‌کند پست و بلند راه را
- ۵) عشق چون آید، برد هوش دل فرزانه را / دزد دانا می‌کشد اوّل چراغ خانه را ابرادوکس

آرایه حس آمیزی

- | | |
|---------------------------------------|------------------|
| ۱) حرف گرم | ۵) بوی حمله |
| ۲) قهوه خانه گرم و روشن بود همچون شرم | ۶) خاطرات تلخ |
| ۳) ببین چه می‌گویم؟ | ۷) بیانی روشن |
| ۴) سیاه بخت | ۸) پوز خند نهکین |

آرایه جناس

- ۱) آتش است این بانگ نای و نیست باد
هر که این آتش ندارد، نیست باد
- ۲) نی، حریف هر که از یاری برید
پرده هایش پرده های ما درید
- ۳) کاووس کیانی که کی اش نام نهادند
کی بود؟ کجا بود؟ کی اش نام نهادند
- ۴) نتوان وصف تو گفتن که تو در فهم نگنجی
نتوان شبه تو گفتن که تو در وهم نیایی
- ۵) همه غیبی تو بدانی، همه عیبی تو پیوشی
زین پس شکی نماند که صاحب نظر شوی
- ۶) وجه خدا اگر شودت منظر نظر
بگرای چو ازدهای گرزه بخروش چو شرزه شیر ارغند
- ۸) بشنو از نی چون حکایت می کند
از جدایی ها شکایت می کند
- ۹) هر کسی کاو دور ماند از اصل خویش
باز جوید روزگار وصل خویش
- ۱۰) تن زجان و جان زتن هستور نیست
لیک کس را دید جان دستور نیست
- ۱۱) روزها گر، رفت گورو، باک نیست
تو بهمان، ای آن که جز تو پاک نیست
- ۱۲) در عالم پیر، هرکجا برنایی است
عاشق بادا که عشق خوش سودایی است
- ۱۳) دیروز اگر سوخت ای دوست، غم برگ و بار هن و تو
امروز می آید از باغ، بوی بهار هن و تو
- ۱۴) آنجا در آن برزخ سرد در کوچه های غم و درد
غیر از شب آیا چه می دید چشمان تار هن و تو
- ۱۵) دارد اسارت تو به زینب اشارتی
از اشتیاق کیست که چشمت کشیده راه
- ۱۶) چنین گفت موبد به شاه جهان
که درد سپهد نماند نهان
- ۱۷) به دستور فرمود تا ساروان
هیون آرد از دشت، صد کاروان
- ۱۸) رخ شاه کاووس پر شرم دید
سخن گفتنش با پسر نرم دید
- ۱۹) چو او را بدیدند برخاست غو
که آمد ز آتش برون شاه نو

آرایه کنایه

۱) پیریشان روزگار: کنایه از بدبخت

۲) سر به جیب مراقبت فرو بردن: کنایه از تأهل و تفکر عارفانه

۳) داهن از دست هن برفت: کنایه از اینکه اختیار را از دست دادم؛ غرق چیزی شدم و خود را فراموش کردم.

۴) هموار نبودن راه: کنایه از نابسامانی اجتماعی. یعنی شرایط و فضا نامساعد است، جامعه فسادزده است

۵) نقشی ز پود و تار نیست: کنایه از نخ نما بودن و فرسودگی جامعه

۶) از آفتاب خوب تر شدن: کنایه از رسیدن به جایی که زیباترین و درخشانده ترین جزء این عالم مادی به نظر انسان نیابد.

۷) از پای تا سر: کنایه از همه وجود، مراعات نظیر و تضاد

۸) در دل مدار هیچ؛ یعنی نگران این زندگی دنیایی نباش

۹) غرقه به خون شدن: کنایه از کشته و شهید شدن

۱۰) از قلم افتادن: کنایه از فراموش شدن

۱۱) صاحب قلم: به کنایه اندیشه مند، ادیب و نویسنده

۱۲) پای دربند: کنایه از زندانی، گرفتار

۱۳) با شیر سپهر پیهان بستن و با اختر سعد پیوند کردن کنایه: ارتفاع و بلندی کوه دهاوند

۱۴) سوخته جان: کنایه از شاعر رنج دیده

۱۵) سوزد جانت: کنایه از نابودی

۱۶) سیاه بخت: به کنایه بدبخت

۱۷) معجز از سر کشیدن: کنایه از ترك در ماندگی و سستی

۱۸) بر آورند نشستن: کنایه از به دست گرفتن قدرت

۱۹) از بن برکندن و از ریشه برکندن کنایه: نابودی و ویرانی

۲۰) به دیده منت: کنایه از با میل و علاقه کاری را انجام دادن

۲۱) از دیوار راست بالا رفتن: کنایه از کار دشواری را انجام دادن

۲۲) با یک کاسه هاست، با آب یک دریاچه دوغ درست کنیم کنایه: کار ناممکن کردن

۲۳) سلانه سلانه: آرام آرام. کنایه است؛ یعنی آویزان و بی حال.

۲۴) هتل بچه خر روی زمین نشستن کنایه: آرام و بی سرو صدا کاری انجام دادن

۲۵) خیلی تابلو هستی: کنایه از اینکه در دید هستی، آشکار هستی

۲۶) زبان آدهیزاد حالیش نیست: کنایه از زبان نفهم بودن

۲۷) این جای کار را دیگر نخوانده بودیم کنایه: پیش بینی نکردن عملی در موقعیتی خاص

۲۸) دل توی دلعمان نیست: کنایه از شادمانی و انتظار برای تحقق امری خوشایند

۲۹) موبه مو توضیح دادن کنایه: بسیار دقیق و مفصل امری را شرح دادن

۳۰) از تعجب شاخ در آوردن کنایه: تعجب و شگفت زدگی فراوان، بسیار شگفت زده شدن

آرایه کنایه

- ۳۱) آب به دهان خشک شدن: کنایه از متعجب شدن آب به دهان خشک شدن = از تعجب شاخ درآوردن
- ۳۲) پرده دریدن: کنایه از آشکار کردن راز
- ۳۳) راه پر خون: کنایه از شدت رنج و سختی راه عشق
- ۳۴) بی گاه شدن روز: کنایه از سپری شدن روزهای زندگی
- ۳۵) روز دیر شدن: کنایه از ملول و خسته شدن
- ۳۶) کوتاه کردن سخن: کنایه از پایان بردن کلام و سخن نگفتن
- ۳۷) دامن کسی را گرفتن: به کنایه، متوسل شدن به کسی
- ۳۸) رخت نهادن: کنایه از اقامت کردن
- ۳۹) مهر بر دل نشستن: کنایه از عاشق شدن
- ۴۰) چشم داشتن بر کسی یا چیزی: کنایه از امیدوار بدان کس یا بدان چیز بودن
- ۴۱) از آن چشم می زد: از آن فرمان می برد، از آن می ترسید.
- ۴۲) دلگرمی: کنایه از امیدواری. / دم سردی: کنایه از یأس و ناامیدی، افسردگی
- ۴۳) چیزی را گرم داشتن و چراغ را روشن نگه داشتن: کنایه از پر رونق نگه داشتن و ارزشمند کردن
- ۴۴) راه کسی را پیش گرفتن: کنایه از دنبال کردن روش و طریقه
- ۴۵) چشم به راه بودن: کنایه از منتظر بودن، انتظار کشیدن
- ۴۶) گرم چیزی بودن: کنایه از مشغول و سرگرم بودن
- ۴۷) شکفتن گل های العاس: کنایه از پدیدار شدن ستارگان
- ۴۸) سرد و بی روح بودن: کنایه از دلپذیر نبودن
- ۴۹) مرزه چیزی را زیر دندان داشتن: کنایه از احساس خوبی از آن (غذا) در خاطر داشتن
- ۵۰) باد و باران خورده: کنایه از کثیف بودن
- ۵۱) قند در دل آب شدن: کنایه از میل شدید به چیزی داشتن
- ۵۲) اسم و رسم داشتن: کنایه از معروف بودن
- ۵۳) زمین گیر: کنایه از ناتوان
- ۵۴) دو دل: کنایه از هردو، شک دار
- ۵۵) گندم ها هنوز خوشه نبسته اند: هنوز نرسیده اند
- ۵۶) آب خوش از گلویش پایین نمی رود: آرایش ندارد.
- ۵۷) جوجه کبک ها، خط و خال انداخته اند: بزرگ شده اند
- ۵۸) پا به رکاب گذاشتن: کنایه از حرکت کردن
- ۵۹) بال و پر گشودن: کنایه از بسیار خوشحال شدن
- ۶۰) گشاده دستی: کنایه از سخاوت داشتن و بخشش کردن/
- ۶۱) کنایه از خویشتن بت ساختن؛ یعنی مغرور شدن

آرایه کنایه

- ۶۲) سنگ را بر سبوی زدن: کنایه از خطر کردن و آزمایش کردن
- ۶۳) پراندیشه گشتن: کنایه از نگران و مضطرب شدن
- ۶۴) به گفتن نشانند: کنایه از روب هرو کرد.
- ۶۵) « روشن نگشتنِ روان » و « ایمن نگردیدنِ دل » کنایه از آرایش نیافتن و بدگمانی است
- ۶۶) دل شستن: خود را رها کردن، قطع امید کردن
- ۶۷) شب آمد به روز: و کنایه از تاریک شدن هوا
- ۶۸) بریان شدند: کنایه از اینکه غمگین شدند
- ۶۹) همی خاک نعلش برآمد به ماه: کنایه از سرعت و تاخت و تاز اسب
- ۷۰) نماز بردن: کنایه از تعظیم کردن
- ۷۱) نرم سخن گفتن: کنایه از مهربانی کردن
- ۷۲) تپش یافتن: کنایه از هراسیدن
- ۷۳) خون گریستن: کنایه از غم و اندوه بیش از اندازه
- ۷۴) سمن در کنار داشتن: کنایه از آرایش و تندرستی و آسیب ندیدن
- ۷۵) موی کندن: کنایه از شدت خشم و اندوه
- ۷۶) بیداد کردن سرهای دی: تشخیص و کنایه از سرهای شدید
- ۷۷) خو نگرم بودن: کنایه از شاد و صمیمی بودن
- ۷۸) آتشین پیغام: کنایه از گرم و جذاب بودن کلام
- ۷۹) هست شور و گرم گفتن بود: کنایه از اینکه با عشق و حرارت بسیار سخن می گفت.
- ۸۰) لبخند از لبش گم نمی شد: کنایه از اینکه همیشه خندان بود
- ۸۱) طعمه بودن: کنایه از در اختیار خود نبودن و گرفتار بودن
- ۸۲) حس و هوش از تن رفتن: کنایه از ضعف و ناتوانی و درهاندگی
- ۸۳) داشت می خوابید: کنایه از هردن
- ۸۴) یاد زنده: به کنایه تازه و فراموش نشدنی
- ۸۵) کهند شصت خم: کنایه از بلند بودن کهند (طناب)
- ۸۶) مُلک انداختن: کنایه از پادشاهی و قدرت را رها کردن مُلک باختن: کنایه از رها کردن آنچه داریم.
- ۸۷) گم کرده راه کنایه: اوج حیرت و سرگردانی
- ۸۸) جهان از شما زیاد دیده ام: کنایه از اینکه بیشتر از شما عمر داشته ام.

ایهام و ایهام تناسب

- ۱) ملکا ذکر تو گویم که تو پاکی و خدایی / نروم جز به همان ره که تو ام راهنمایی
- ۲) گفت می باید تو را تا خانه قاضی برم / گفت رو صبح آی قاضی نیمه شب بیدار نیست
- ۳) با محتسبم عیب مگویند که او نیز / پیوسته چو مادر طلب عیش مدام است
- ۴) عاشق آن باشد که چون آتش بود / گرم رو سوزنده و سرکش بود
- ۵) تو قلبِ فسرده زهینی / از درد، ورم نهوده یک چند
- ۶) در عالم پیر هر کجا برنایی است عاشق بادا که عشق خوش سودایی است
- ۷) ز آهن به میان یکی کهربند / از سیم به سریکی کله خود
- ۸) چون رود امیدوارم بی تابم و بی قرارم / هن می روم سوی دریا، جای قرار هن و تو
- ۹) به نیروی یزدان نیکی دهش / کزین کوه آتش نیابم تپش
- ۱۰) گرچه بیرون تیره بود و سرد ، هم چون ترس / قهوه خانه گرم و روشن بود ، هم چون شرم
- ۱۱) این گلیم تیره بختی هاست / خیس خون داغ سهراب و سیاوش ها / روکش تابوت تختی هاست
- ۱۲) او شغاد ، آن نابردار بود / که درون چه نگه می کرد و می خندید
- ۱۳) اگر کوه آتش بود بسپر / ازین تنگ خوار است اگر بگذرم

آرایه مجاز

- ۱) لب و دندان سنایی همه توحید تو گوید
- ۲) از دست و زبان که بر آید / کز عهده شکرش به درآید
- ۳) ابر و باد و مه و خورشید و فلک درکارند / تا تو نانی به کف آری و به غفلت نخوری
- ۴) گفت کار شرع کار درهم و دینار نیست
- ۵) بگفتا دل ز مهرش کی کنی پاک ؟ / بگفت آن گه که باشم خفته در خاک
- ۶) خواب و خورت ز مرتبه خویش دور کرد / آن گه رسی به خویش که بی خواب و خور شوی
- ۷) یک دم غریق بحر خدا شو، گمان هبر / کز آب هفت بحر، به یک هوی، تر شوی
- ۸) گفت: می بسیار خوردی، زان چنین بیخود شدی گفت: ای بیهوده گو، حرف کم و بسیار نیست
- ۹) گر در سرت هوای وصال است حافظا / باید که خاک درگه اهل هنر شوی
- ۱۰) خانه‌ای کاو شود از دست اجانب آباد / ز اشک ویران کنش آن خانه که بیت الحزن است
- ۱۱) ای مادر سرسپید بشنو / این پند سیاه بخت فرزند
- ۱۲) کز نیستان تا مرا ببرید هاند / در نفیرم هرد و زن نالیده‌اند
- ۱۳) سینه خواهم شرحه شرحه از فراق / تا بگویم شرح درد اشتیاق
- ۱۴) سرّ من از ناله من دور نیست / لیک چشم و گوش را آن نور نیست
- ۱۵) محرم این هوش جز بی هوش نیست / هر زبان را هشتی جز گوش نیست
- ۱۶) روزها گر رفت گو رو باک نیست / تو بمان ای آنکه جز تو پاک نیست
- ۱۷) عشق، هر کسی را به خود راه ندهد و به همه جایی مأوا نکند و به هر دیده، روی ننماید
- ۱۸) روزگاری از فراز همین برجها، فرمان به سواحل دریای سیاه داده میشده و کرانه‌های فرات، خط از کرانه رود
تیر میخواندند
- ۱۹) یک روز دنیای به روم چشم داشت و از آن چشم می‌زد اما امروز به جای همه آن حرف‌ها وقتی اعتصاب
- ۲۰) خاکی است که رنگین شده از خون ضعیفان / این ملک که بغداد و ری اش نام نهادند
- ۲۱) آیین طریق از نفس پیر مغان یافت / آن خضر که فرخنده پی اش نام نهادند
- ۲۲) باراه آهن به بروکسل، پایتخت بلژیک می‌رفتیم
- ۲۳) دنیا عجیب فراموشکار است
- ۲۴) قدرت قلم این نویسنده تا چه حد بوده است که فرهنگ و تمدن فرانسوی را حتی در دل دهات دورافتاده ایران
مثل پاریز، هم فرا برده است
- ۲۵) تاریخ بیهق از شاعران و دانشمندان و مردان فقه و حکمت و شعر و ادب و عرفان و تقوای مزیان یاد می‌کند
- ۲۶) چشم‌ها را منتظر گذاشت

آرایه مجاز

- (۲۷) ناله های گریه آلود آن روح در دهند و تنهارا می شنوم
- (۲۸) در کف ها کاسه زیبایی، / بر لب ها تلخی دانایی / شهر تو در جای دیگر / ره می بر با پای دگر
- (۲۹) با بدنم به تهران آمدم. ولی روحم در ایل ماند
- (۳۰) دیروز اگر سوخت ای دوست، غم برگ و بار من و تو / امروز می آید از باغ، بوی بهار من و تو
- (۳۱) غرق غباریم و غربت، با من بیاسمت باران / صد جویبار است اینجا، در انتظار من و تو
- (۳۲) این فصل، فصل من و دوست، فصل شکوفایی ما / برخیز با گل بخوانیم اینک بهار من و تو
- (۳۳) ولی اینکه همان دم شناخته باشی دم، مطمئن نیستم
- (۳۴) تیر بارها، دوشکاه، تکتیرها و رگبارها همه تلاششان این بود که بچههارا از نزدیک شدن به خاکریز باز دارند
- (۳۵) چنین گفت موبد به شاه جهان / که درد سپید نماند نهان
- (۳۶) به دستور فرمود تا ساروان / هیون آرد از دشت، صد کاروان
- (۳۷) نهادند بر دشت هیزم دو کوه / جهانی نظاره شده هم گروه
- (۳۸) بدان گاه سوگند پرمایه شاه / چنین بود آیین و این بود راه
- (۳۹) سراسر همه دشت بریان شدند / بر آن چهر خندانش گریان شدند
- (۴۰) یکی تازی ای برنشسته سیاه / همی خاک نعلش برآمد به ماه
- (۴۱) سر پر ز شرم و بهایی مراست / اگر بی گناهم رهایی مراست
- (۴۲) چو از کوه آتش به هامون گذشت / خروشیدن آمد ز شهر و ز دشت
- (۴۳) همی کند سودابه از خشم هوی / همی ریخت آب و همی خست روی
- (۴۴) ضربت گردون دون آزادگان را خسته کرد / کو دل آزادهای کز تیغ او مجروح نیست
- (۴۵) گریز از کفش در دهان نهنگ / که مردن به از زندگانی به ننگ
- (۴۶) دست تناول به مال رعیت دراز کرده بود و جور و اذیت آغاز کرده تا به جایی که خلق از هکاید فعلش به جهان رفتند
- (۴۷) سورت سرهای دی بیدادها می کرد
- (۴۸) مرد نقال آن صدایش گرم، نایش گرم / آن سکوتش ساکت و گیرا / و دمش چونان حدیث آشنایش گرم / راه می رفت و سخن می گفت
- (۴۸) همگنان خاموش / گرد بر گردش، به کردار صدف بر گرد مروارید / پای تاسر، گوش
- (۵۰) باز چشم او به رخس افتاد
- (۵۱) با اهل فنا دارد هر کس سربکرنگی / باید که به رنگ شمع از رفتن سرخندد
- (۵۲) گل اگر چه هست بس صاحب جمال / حسن او در هفته ای گیرد زوال
- (۵۳) بعد از آن مرغان دیگر سر به سر / عذرها گفتند هشتی بی خبر

آرایه مجاز

۵۴) و انیاهد در جهان زین راه، کس / نیست از فرسنگ آن آگاه کس

۵۵) مال اینجا بایدت انداختن / ملک اینجا بایدت درباختن

۵۶) هریکی بینا شود بر قدر خویش / باز یابد در حقیقت صدر خویش

۵۷) چون زمانی برفتند و رنج راه در ایشان اثر کرد، بر لب آبی نشستند

۵۸) این خیال را از سرت بیرون کن

۵۹) همه گوش شده بودند و ایشان زبان..... گویی حنجره‌هاش دو تنبوشه داشت؛ یکی برای بلعیدن لقمه و دیگری

برای بیرون دادن حرفهای قلنبه.

۶۰) مصطفی و ارمیا با مسلسل به سمت آتش تیراندازی کردند.

۶۱) نان را از من بگیر، اگر میخواهی، هوارا از من بگیر، اما خنده ات رانه.

۶۲) نان را، هوارا، روشنی را، بهار را، از من بگیر اما خنده‌ها را هرگز تا چشم از دنیا نبندم.

۶۳) یک قصه بیش نیست غم عشق وین عجب کز هر زبان که می شنوم نامگزر است

۶۴) آن روز مدرسه دیر شده بود

۶۵) هر خبر هلال انگیزی که برای ده میرسید

۶۶) هر آن دل را که سوزی نیست دل نیست / دل افسرده، غیر از آب و گل نیست

آرایه استعاره

- ۱) فرّاش باد صبا را گفته تا فرش زُ مَرّ دین بگسترد.
- ۲) چه غم دیوار اَمّت را که دارد چون تو پشتیبان؟ / چه باک از موج بحر آن را که باشد نوح کشتیبان
- ۳) یکی از دوستان گفت: از این بوستان که بودی ما را چه تحفه کرامت کردی؟
- ۴) به خاطر داشتم که چون به درخت گل رسم، دامنی پرکنم هدیهٔ اصحاب را
- ۵) چون برسدیم بوی گلم چنان مست کرد که دامنم از دست برفت.
- ۶) یک دم غریق بحر خدا شو، گمان مبر / کز آب هفت بحر، به یک موی، تر شوی
- ۷) نالهٔ مرغ اسیر این همه بهر وطن است / مَسَلک مرغ گرفتار قفس، هم چو من است
- ۸) خانه ای کاو شود از دست اجانب آباد / ز اشک ویران کُنش آن خانه که بیت الحَزَن است
- ۹) ای دیو سپید پای دربند / ای گنبد گیتی ای دماوند
- ۱۰) از سیم به سر یکی کُله خُود / ز آهن به میان یکی کمربند
- ۱۱) تا واره‌ی از دَم ستوران / وین مردم نحس دیو مانند
- ۱۲) با شیر سپهر، بسته پیمان / با اختر سعد کرده پیوند
- ۱۳) تو قلب فسردهٔ زمینی / از درد، ورم نموده یک چند
- ۱۴) تا درد و ورم فرو نشیند / کافور بر آن ضماد کردند
- ۱۵) شو منفجر ای دل زمانه / وان آتش خود نهفته می‌پسند
- ۱۶) پنهان مکن آتش درون را / زین سوخته جان شنو یکی پند
- ۱۷) ای مادر سر سپید، بشنو / این پند سیاه بخت فرزند
- ۱۸) برکش ز سر این سپید معجر / بنشین به یکی کبود اورند
- ۱۹) بفکن ز پی این اساسِ تزویر / بگسل ز هم این نژاد و پیوند
- ۲۰) برکن ز بن این بنا که باید / از ریشه، بنای ظلم ببرند
- ۲۱) بعد از این وادی عشق آید پدید / غرق آتش شد کسی کانا رسید
- ۲۲) تو را به خدا بگو فلانی هنوز از خواب بیدار نشده و شرّ این غول بی شاخ و دُم را از سر ما بکن
- ۲۳) این گره فقط به دست خودت گشوده خواهد شد
- ۲۴) اَمّا خنده ات که رها می شود / تمامی دره‌های زندگی را / به رویم می گشاید.
- ۲۵) عشق من، خندهٔ تو / در تاریک ترین لحظه ها می شکفد
- ۲۶) دلم می خواهد بر بال های باد بنشینم .
- ۲۷) مگر روزی به پایان این دریای بی کران رسم
- ۲۸) ای فکر دور پرواز من ، بال های عقاب آسایت را از پرواز بازدار
- ۲۹) دلم را داغ عشقی بر جبین نه / زبانم را بیانی آتشین ده
- ۳۰) ای مهربان تر از برگ در بوسه های باران / بیداری ستاره، در چشم جویباران

آرایه استعاره

۳۱) چشمه آبی سرد که در تموز سوزان کویر، گویی از دل یخچالی بزرگ بیرون می آید. از دامنه کوه های شمالی ایران به سینه کویر سرازیر می شود و از دل ارگ مزینان سر بر می دارد. از اینجا درختان کهنی که سالیانی دراز سر بر شانه هم داده اند، آب را تا باغستان و مزرعه مشایعت می کنند

۳۲) درختش، غارش، کوهش، هر صخره سنگش و سنگریزه اش آیات وحی را بر لب دارد

۳۳) در کنار آن مدینه پلید و در قلب آن کویر بی فریاد، سر در حلقوم چاه می برد و می گریست

۳۴) این فصل فصل من و توس فصل شکوفایی ما بر خیز با گل بخوانیم اینک بهار من و تو

۳۵) که آن عالم پر شگفتی و راز، سرایی سرد و بی روح شد، ساخته چند عنصر! و آن باغ پر از گل های رنگین و

معطر شعر و خیال و الهام و احساس در سموم سرد این عقل بی درد و بی دل پژمرد

۳۶) آن همه زیبایی ها که درونم را پر از خدا می کرد، به این علم عددبین مصلحت اندیش آلود

۳۷) آه، این سر بریده ماه است در پگاه؟ / یا نه! سر بریده خورشید شامگاه؟

۳۸) چنین است سوگند چرخ بلند / که بر بی گناهان نیاید گزند

۳۹) پهلوان هفت خوان، اکنون / طعمه دام و دهان خوان هشتم بود

۴۰) رخس زیبا، رخس غیرتمند / رخس بی مانند

۴۱) قدرت قلم این نویسنده تا چه حد بوده است که فرهنگ و تمدن فرانسوی را حتی در دل دهات دورافتاده ایران مثل پاریز، هم فرا برده است

۴۲) به نظاره آسمان رفته بودم؛ گرم تماشا و غرق در او خاموش، تک تک از غیب سر می زنند. آن شب نیز ماه با تألؤ

پرشکوهش از راه رسید و گل های الماس شکفتند و قندیل زیبای پروین سر زد و آن جاده روشن و خیال انگیزی که

گویی یک راست به ابدیت می پیوندد: «شاهراه علی»، «راه مکه»

۴۳) در آن روزگاری که باب علم بر روی فقیر و غنی، روستایی و شهری باز بود و استادان بزرگ حکمت و فقه و

ادب، بل به نیروی ارادت و کشش ایمان.

۴۴) در آستانه میوه دادن درختی که جوانی را به پایش ریخته بود و در آن هنگام که بهار حیات علمی و اجتماعی

اش فرا رسیده بود، ناگهان منقلب شد

۴۵) تو اگر آن مایه کرامت را از مادر به میراث می داشتی، میبایست همانند با درختان بارور، بخشندگی و ایثار را

سراپا دست باشی. سپاس خورشید را که به هر بامداد بر سر تو زرافشانی میکند و ابر، گوهر.

۴۶) گودالی که از کنجکاو گلوله توپ در خاک فراهم آمده بود

۴۷) ضربت گردون دون آزادگان را خسته کرد / کو دل آزاده ای کز تیغ او مجروح نیست

۴۸) مست شور و گرم گفتن بود

۴۹) با اهل فنا دارد هر کس سر یکرنگی / باید که به رنگ شمع از رفتن سرخندد

۵۰) زیبایی بهشت نیز پرتوی از جمال سیمرغ است

۵۱) غرق آتش شد کسی کانا رسید

آرایه استعاره

- ۵۲) ز نیرنگ هوا و از فریب آرز خاقانی / دلت خلد است خالی ساز از طاووس و شیطاننش
- ۵۳) هر آن دل را که سوزی نیست دل نیست / دل افسرده، غیر از آب و گل نیست
- ۵۴) که لباس من این طور قالب بدنش درآمده است. گویی جامه‌های بود که درزی ازل به قامت زیبای جناب ایشان دوخته است.
- ۵۵) صدای غرش تانک نزدیکتر میشد
- ۵۶) دست زمان و صورت ظاهرش، مرده نشانش بدهند.
- ۵۷) من از این احوال غرق حیرت بودم،

آرایه تشبیه

- ۱) باران رحمت بی حسابش همه را رسیده و خوان نعمت بی دریغش همه جا کشیده. پرده ناهوس بندگان به گناه فاحش ندرد و وظیفه روزی به خطای هُنکر نبرد. فراش باد صبارا گفته تا فرش زُمردین بگسترده و دایه ابر بهاری را فرموده تا بنات نبات در مهد زمین پیورود. درختان را به خلعت نوروزی قبای سبز ورق دربر گرفته و اطفال شاخ را به قدوم هوسم ربیع، کلاه شکوفه بر سر نهاده.
- ۲) چه غم دیوار آفت را که دارد چون تو پشتیبان؟ / چه باک از موج بحر آن را که باشد نوح کشتیبان
- ۳) و اصفان جلّیه جمالش به تحیر منسوب که: ما عَزَفْنَاكَ حَقَّ مِعْرِفَتِكَ.
- ۴) یکی از صاحب دلان سر به جیب مراقبت فروبرده بود و در بحر مکاشفت مستغرق شده
- ۵) دست از مس وجود، چو مردان ره بشوی / تا کیهیای عشق بیابی و زر شوی
- ۶) ناله مرغ اسیر این همه بهر وطن است / مسلک مرغ گرفتار قفس، هم چو هن است
- ۷) در دفتر زمانه فتد ناهش از قلم / هر ملّتی که مردم صاحب قلم نداشت
- ۸) تا واره‌ی از دم ستوران / وین مردم نحس دیو هانند
- ۹) بنواخت ز خشم بر فلک هشت / آن هشت تویی تو ای دهاوند
- ۱۰) تو هشت درشت روزگاری / از گردش قرن ها پس افکند
- ۱۱) برکن ز بن این بنا که باید از ریشه، بنای ظلم برکنند
- ۱۲) آتش است این بانگ نای و نیست / باد هر که این آتش ندارد، نیست باد
- ۱۳) آتش عشق است کاندر نی فتاد / جوشش عشق است کاندر می فتاد

آرایه تشبیه

- ۱۴) چون من در آن حضرت رسم و تاب آفتاب آن جمال بر من زند، مرا از خود یاد نیاید
- ۱۵) عشق، آتش است، هر جا که باشد، جز اورخت، دیگری نهد
- ۱۶) آیینۀ نگاهت، پیوند صبح و ساحل لبخند گاه گاهت، صبح ستاره باران
- ۱۷) شاهین تیزبال افق ها بودم زنبوری طفیلی شدم و به کنجی پناه بردم
- ۱۸) وین نغمۀ محبت بعد از من و تو ماند تا در زمانه باقی است آواز باد و باران
- ۱۹) جزیره های کوچک و بزرگ، مثل وصله های رنگارنگ بر طیلان آبی مدیترانه دوخته شده است.
- ۲۰) آخرین چراغ امپراتوری روم را موسولینی روشن کرد
- ۲۱) صد تیغ جفا بر سر و تن دید یکی چوب تاشد تهی از خویش و نی اش نام نهادند
- ۲۲) چون نعمتی پدید آید، بر مرکب شکر نشینم . چون بلایی پدید آید، بر مرکب صبر نشینم . و چون طاعتی پیدا گردد، بر مرکب اخلاص نشینم
- ۲۳) همه چشم ها به او بود که چراغ علم و فلسفه و کلام را روشن نگاه دارد
- ۲۴) در آن هنگام که بهار حیات علمی و اجتماعی اش فرا رسیده بود، ناگهان منقلب شد.
- ۲۵) تابستان وصال ، امید بخش و گرم و مهربان و نواز شگر می آمد
- ۲۶) ما را از غربت زندان شهر به میهن آزاد و دامن گسترهان، کویر می بُرد
- ۲۷) عطر الهام را در فضای اسرار آمیز آن استشمام کرده است
- ۲۸) آسمان کویر، این نخلستان خاموش و پرمهتابی...
- ۲۹) هرگاه مشت خونین و بی تاب قلبم را در زیر باران های غیبی سکوتش می گیرم
- ۳۰) این دریای سبز معلق که بر آن مرغان العاس پر، ستارگان زیبا و خاموش، تک تک از غیب سر می زنند
- ۳۱) گل های العاس شکفتند و قندیل زیبای پروین سر زد
- ۳۲) آن باغ پر از گل های رنگین و معطر شعر و خیال و الهام و احساس که قلب پاک کودکانه ام همچون پروانه شوق در آن می پرید در سموم سرد این عقل بی درد و بی دل پُرمرد
- ۳۳) شاهد نیاز نیست که در محضر آورند / در دادگاه عشق رگ گردنت گواه
- ۳۴) اگر کوه آتش بود بسپرم / ازین تنگی خوار است اگر، بگذرم
- ۳۵) گرچه بیرون تیره بود و سرد، همچون ترس / ... قهوه خانه گرم و روشن بود، همچون شرم
- ۳۶) و دَهِش، چونان حدیث آشنایش گرم
- ۳۷) چوب دستی منتشا مانند در دستش
- ۳۸) همگنان خاموش، / گرد بر گردش، به کردار صدف بر گرد مروارید، پای تا سر گوش
- ۳۹) آن که هرگز چون کلید گنج مروارید / گم نمی شد از لبش لبخند
- ۴۰) چاه چنان ژرفی و پهنایش، بی شرمیش ناباور و غم انگیز و شگفت آور
- ۴۱) پهلوان هفت خوان، اکنون طعمۀ دام و دهان خوان هشتم بود

آرایه تشبیه

- ۴۲) صدای شوم و نامردانه اش در چاه سار گوش می پیچید
۴۳) مرد نقال از صدایش ضجه می بارید و نگاهش مثل خنجر بود
۴۴) به دشت دل گیاهی جز گل رویت نمی روید / هن این زیبا زمین را آرزو دم هیهن ای هیهن
۴۵) عاشق آن باشد که چون آتش بود / گرم رو، سوزنده و سرکش بود
۴۶) چون بتابد آفتاب مصرفت از سپهر این ره عالی صفت...
۴۷) گردنش مثل گردن همان غاز ماهرده ای بود که در همان ساعت در دیگ مشغول کباب شدن بود
۴۸) صدایش بریده بریده از نی پیچ حلقوم بیرون آمد
۴۹) غاز گلگونم، طعمه این جماعت کرکس صفت شده، در گورستان شکم آقایان ناپدید گردید
۵۰) خنده تو برای دستان من شمشیری است آخته
۵۱) ای فکر دور پرواز من ، بال های عقاب آسایت را از پرواز بازدار و تو ای کشتی تندرو خیال من ، همین جالنگر انداز
۵۲) با اهل فنا دارد هر کس سیریزنگی باید که به رنگ شمع از رفتن سرخندد

آرایه تناقض

- ۱) زبان بی زبانی نگاه
۲) آنچه را قدیمی است قدیمی ندانم
۳) بی عشق زیستن را جز نیستی چه نام است
۴) لبریز زندگی است نفس های آخرت
۵) این برایش سخت آسان بود
۶) دهیدند گفتم شب آمد به روز
۷) همچونی زهری و تریاقی که دید؟ / همچونی دمساز و مشتاقی که دید؟
۸) باز آکه در هوایت خاموشی جنونم فریادها برانگیخت از سنگ کوهساران
۹) در سموم سرد این عقل بی درد و بی دل پزهر
۱۰) معلم را می دیدم که بی حرکت برجای خویش ایستاده است و بانگاههای خیره و ثابت، پیرامون خود را مینگرد.